

شناخت مختصری از زندگانی
امام حسن مجتبی علیه السلام



با اقتباس از کتاب سیره پیشوایان
تألیف: مهدی پیشوایی

پیشوای دوم جهان تشیع که نخستین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دختر گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود، در نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود.^۱ حسن بن علی (علیه السلام) از دوران جد بزرگوارش چند سال بیش تر درک نکرد، زیرا او تقریباً هفت سال بیش نداشت که پیامبر اسلام بدرود حیات گفت.

پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقریباً سی سال در کنار پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) قرار داشت و پس از شهادت علی (علیه السلام) (در سال ۴۰ هجری) به مدت ۱۰ سال امامت امت را به عهده داشت و در سال ۵۰ هجری با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت، در سن ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان «بقیع» در مدینه مدفون گشت.

فریادرس محرومان

در آیین اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر مستمندان و تهی دستان اجتماع به عهده دارند و به حکم پیوندهای عمیق معنوی و رشته‌های برادری دینی که در میان مسلمانان برقرار است، باید همواره در تأمین نیازمندی‌های محرومان اجتماع کوشا باشند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان دینی ما، نه تنها سفارش‌های مؤکدی در این زمینه نموده اند، بلکه هر کدام در عصر خود، نمونه برجسته‌ای از انسان دوستی و ضعیف نوازی به شمار می‌رفتند.

پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوی، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرامی آن امام آرام بخش دل‌های دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان، و نقطه امید درماندگان بود. هیچ فقیری از در خانه آن امام دست خالی بر نمی‌گشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی‌کرد، جز آن که مرهمی بردل آزرده او نهاده می‌شد. گاه پیش از آن که مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، احتیاج او را برطرف می‌ساخت و اجازه نمی‌داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد!

«سیوطی» در تاریخ خود می‌نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود.^۲

نکته آموزنده

امام مجتبی (علیه السلام) گاهی مبالغ قابل توجهی، پول را یکجا به مستمندان می‌بخشید، به طوری که مایه شگفت واقع می‌شد. نکته یک چنین بخشش چشمگیر این است که امام مجتبی (علیه السلام) با این کار برای همیشه شخص فقیر را بی نیاز می‌ساخت و او می‌توانست با این مبلغ، تمام احتیاجات خود را برطرف نموده و زندگی آبرومندانه‌ای تشکیل بدهد و احیاناً سرمایه‌ای برای خود تهیه نماید. امام روا نمی‌دید مبلغ ناچیزی که خرج یک روز فقیر را به سختی تأمین می‌کند، به وی داده شود و در نتیجه او ناگزیر گردد برای تأمین روزی بخور و نمیری، هرروز دست احتیاج به سوی این و آن دراز کند.

^۱ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تعلیق: حاج سید هاشم رسولی محلاتی؛ شیخ مفید، الإرشاد، ص ۱۸۷؛ ابن اثیر، أسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص

۱۰؛ ابن حجر العسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۲۸.

^۲ کان الحسن (رضی الله عنه) له مناقب کثیره: سیداً، حلیماً، ذاسکینه و وقار وحشمه، جواداً، ممدوحاً... (تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۹).

خاندان علم و فضیلت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیش تری به من بکند. عثمان به طرف امام مجتبی و حسین بن علی (علیهما السلام) و عبدالله جعفر، که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آن جا نشسته اند، برو و از آن ها کمک بخواه.

وی پیش آن ها رفت و اظهار مطلب کرد. امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه‌ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن به کلی عاجز گردد، یا بدهی کمرشکن داشته باشد و از عهده پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از این ها برای تو پیش آمده است؟^۱ گفت: اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. امام مجتبی (علیه السلام) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن امام، حسین بن علی (علیه السلام) چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند. فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم توهم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آن ها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سؤال کرد و من هم جواب دادم و آن گاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند. عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آن ها را کی توان یافت؟^۲

بخشش بی نظیر

حسن بن علی (علیه السلام) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خداپسندانه، به کار می گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پر افتخار آن امام، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیری ثبت کرده اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی اعتنایی آن امام به مظاهر فریبنده دنیا است. نوشته اند:

«امام مجتبی (علیه السلام) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بذل و بخشش کرد»^۳.

کمک غیرمستقیم

همّت بلند و طبع عالی امام مجتبی (علیه السلام) اجازه نمی داد کسی از در خانه او ناامید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور امام نبود، به طور غیرمستقیم در رفع نیازمندی های افراد کوشش می فرمود و با تدابیر خاصی گره از مشکلات گرفتاران می گشود. چنان که در دوران جوانی آن امام، در زمان حکومت خلیفه دوم، روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقاً در آن هنگام امام مجتبی (علیه السلام) پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از این که فرد تهی دستی از در خانه اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود:

آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

چه کاری؟

^۱ - ان المسأله لا تحل الا فی احدی ثلاث: دم مفرج، او دین مفرع، او فقر مدقع ففی ایها تسئل؟

^۲ - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

^۳ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۹۶؛ الشیخ محمد النصبان، اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الأبصار) ص ۱۷۹.

امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی.
چگونه تسلیت بگویم؟

وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَتَرَهَا بِجِلْوَسِكَ عَلَى قَبْرِهَا وَلَا هَتَكَهَا بِجِلْوَسِهَا عَلَى قَبْرِكَ.»
(حاصل مضمون آن که: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می‌رفت، دخترت پس از مرگ تو در بدر می‌شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود).
مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد.

این جمله‌های عاطفی در روان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند.

آن گاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟

گفت: نه، حسن بن علی (علیه السلام) آن را به من آموخته است.

خلیفه گفت: راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.^۱

مبارزات حسن بن علی (علیه السلام) پیش از دوران امامت

اشاره

امام حسن (علیه السلام)، به شهادت تاریخ، فردی سخت شجاع و باشهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در راه پیشرفت اسلام از هیچ گونه جانبازی دریغ نمیورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود. در این جا به عنوان نمونه، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. حضور در بدرقه پرخطر ابوذر غفاری

ابوذر غفاری، صحابی صریح اللهجه، مبارز و نستوه پیامبر، در برابر خلاف کاری‌های خلیفه سوم از قبیل رفتار مستبدانه، بخشش بیت المال به افراد بنی امیه و گماردن امویان فاسد در مناصب متعدد دولتی، معترض بود و با هیچ تهدید یا تطمیع، از حق گویی و مبارزه با منکر باز نمی‌ایستاد. بر اثر انتقادهای ابوذر، خلیفه او را نخست به شام، و سپس به ریزه تبعید کرد. هنگام تبعید او به ریزه، عثمان دستور داد کسی او را بدرقه نکند و با او صحبت نکند و او را تا ریزه ببرند، و داماد و پیشکار خود مروان را مأمور اجرای تبعید او کرد.

مردم از بیم مؤاخذه و بازداشت خلیفه، جرأت نکردند ابوذر را بدرقه کنند، اما علی (علیه السلام) دستور خلیفه را نادیده گرفته همراه برادرش عقیل، حسنین و عمار به بدرقه ابوذر شتافت.

حسن بن علی (علیهما السلام) مشغول گفتگو با ابوذر شد، مروان که می‌خواست جلوی بدرقه کنندگان را بگیرد، گفت: بس کن ای حسن! مگر نمی‌دانی که خلیفه گفتگو با این مرد را ممنوع ساخته است! اگر نمی‌دانستی بدان.

علی (علیه السلام) از جسارت مروان خشمگین شد و به طرف او حمله کرد و مرکب او را عقب زد و فرمود: عقب رو، خدا وارد آتش کند. آن گاه سخنانی در دل‌داری و تفقد ابوذر ایراد فرمود.^۲

عقیل نیز سخنانی در بدرقه آن صحابی حقگو ایراد کرد. آن گاه حسن مجتبی (علیه السلام) خطاب به ابوذر چنین فرمود:

^۱ - شریف القرشی، باقر، حیاة الإمام الحسن، ج ۱، ص ۳۰۲.

^۲ - بیانات امام در نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام در قالب خطبه شماره ۱۳۰ نقل شده است.

عموا! اگر نبود که سزاوار نیست بدرقه کننده، سخنی نگویید، اگر نبود که بدرقه کننده در هر حال باید برگردد، سخن کوتاه می‌کردم، هرچند افسوس ما طولانی است. می‌بینی که این قوم با تو چگونه رفتار کردند. دنیا را به یاد آن که پایان پذیر است، رها کن، و مشکلات و شخصیت های آن را به امید پاداش های جهان دیگر، تحمل کن. شکیبیا باش تا آن که پیامبرت را در حالی که از تو راضی است، ملاقات کنی.

مروان قضیه را به عثمان گزارش کرد و او به شدت از اقدام علی (علیه السلام) خشمگین شد. پس از آن که علی (علیه السلام) با همراهان، از بدرقه ابوذر به مدینه بازگشت، عثمان طی گفتوگوی تندی با علی، خشم و ناراحتی خود را اظهار کرد و به علی (علیه السلام) گفت: چرا دستور مرا نادیده گرفتی؟! امام اظهار داشت: مگر باید در هر معصیتی که به آن دستور می‌دهی، اطاعت کنیم؟، من خواستم حق ابوذر را ادا کنم^۱.

۲. در جنگ جمل

امام مجتبی (علیه السلام) در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیرمؤمنان (علیه السلام) در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی (علیه السلام) سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد^۲. پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد^۳. او وقتی وارد کوفه شد که هنوز «ابوموسی اشعری»، یکی از مهره های حکومت عثمان، بر سرکار بود و با حکومت عادلانه امیرمؤمنان (علیه السلام) مخالفت نموده و از جنبش مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن امام با پیمان شکنان جلوگیری می‌کرد، با این حال حسن بن علی (علیه السلام) توانست به رغم کارشکنی های ابوموسی و همدستانش، متجاوز از ۹ هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل دارد^۴.

۳. در جنگ صفین

در جنگ صفین نیز، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیرمؤمنان (علیه السلام) برای جنگ با سپاه معاویه، نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پرشور و مہیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت می‌نمود^۵.

آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیرمؤمنان در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین بن علی (علیه السلام) را از ادامه جنگ با دشمن بازدارند تا نسل پیامبر (صلی الله علیه وآله) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود^۶.

^۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۲ ۲۵۵؛ سید علیخان مدنی، الدرجات الرفیعه، ص ۲۴۸ ۲۵۱.

^۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱.

^۳- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰ ابن قتیبه دینوری، الإمامه والسیاسة، ج ۱، ص ۶۷.

^۴- ابوحنیفه دینوری، الأخبار الطوال، ص ۱۴۴ ۱۴۵ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۳۱.

^۵- نصرین مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۱۳.

^۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵ (خطبه ۲۰۰).

مناظرات کوبنده امام مجتبی(علیه السلام) با سران بنی امیه

امام حسن مجتبی(علیه السلام) هرگز در بیان حق و دفاع از حریم اسلام نرمش نشان نمی‌داد. او علناً از اعمال ضد اسلامی معاویه انتقاد می‌کرد و سوابق زشت و ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را بی پروا فاش می‌ساخت.

مناظرات و احتجاج های مهیج و کوبنده امام مجتبی(علیه السلام) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر: عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عُقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم، شاهد این معنا است.^۱

امام مجتبی(علیه السلام) حتی پس از انعقاد پیمان صلح که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، بعد از ورود معاویه به کوفه، بر فراز منبر نشست و انگیزه‌های صلح خود و امتیازات خاندان علی را بیان نمود و آن گاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش او انتقاد کرد.^۲

پس از شهادت امیرمؤمنان و صلح امام حسن(علیه السلام) خوارج، تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثره اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است. معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آن که وانمود کند که امام مجتبی(علیه السلام) مطیع و پیرو اوست، به آن امام که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثره را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد!

امام(علیه السلام) به پیام او پاسخ داد و فرمود: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو بر داشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی‌شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم، چه؛ مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازم تر است!^۳

در این جملات روح سلحشوری و حماسه موج می‌زند، بهویژه این تعبیر که با کمال عظمت، معاویه را تحقیر نموده می‌فرماید: دست از سر تو برداشتم (فَإِنِّي تَرَكْتُكَ لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ).

بررسی علل صلح امام حسن(علیه السلام)

مهم ترین و حساس ترین بخش زندگانی امام مجتبی، که مورد بحث و گفتوگوی فراوان واقع شده و موجب خرده گیری دوستان کوتاه بین و دشمنان مغرض یا بی اطلاع گردیده است، ماجرای صلح آن امام با معاویه و کناره گیری اجباری ایشان از صحنه خلافت و حکومت اسلامی است.

گروهی، با مطالعه زندگانی امام مجتبی(علیه السلام) و حوادث آن روز، این سؤال ها را مطرح می‌سازند که چرا امام حسن(علیه السلام) با معاویه صلح کرد؟ مگر پس از شهادت امیرمؤمنان(علیه السلام)، شیعیان و پیروان علی با فرزندش حسن مجتبی(علیه السلام) بیعت نکرده بودند؟

آیا بهتر نبود که آن چه را بعداً امام حسین(علیه السلام) انجام داد، امام حسن(علیه السلام) پیشتر انجام می‌داد و در برابر معاویه قیام می‌کرد، و آن گاه یا پیروز می‌شد و یا با شهادت خود حکومت معاویه را متزلزل می‌ساخت؟

پیش از آن که به پاسخ این سؤال ها پردازیم، لازم است مقدمتاً یک نکته را یادآوری کنیم:

^۱ - طبرسی، احتجاج، ص ۱۴۴۱۵۰.

^۲ - طبرسی، همان کتاب، ص ۱۵۶.

^۳ - ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۵، ص ۹۸ ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۳، ص ۴۰۹ علی بن عیسیٰ الإربلی، کشف الغمّه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۱۹۹ ابوالعباس المرید، الكامل فی اللغة والأدب، ج ۲، ص ۱۹۵.

قانون صلح در اسلام

باید توجه داشت که در آیین اسلام قانون واحدی به نام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلکه همان طور که اسلام در شرایط خاصی دستور می‌دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنین دستور داده است که اگر نبرد برای پیشبرد هدف مؤثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاریخ حیات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هر دو صحنه را مشاهده می‌کنیم: پیامبر اسلام که در جنگهای بدر، احد، احزاب و حنین دست به نبرد زد، در شرایط دیگری که پیروزی را غیرممکن می‌دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرارداد صلح بست و به طور موقت از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن، پیشرفت اسلام تضمین گردد. پیمان صلح پیامبر (صلی الله علیه وآله) با «بنی ضمره» و «بنی اشجع» و نیز با اهل مکه (در حدیبیه) از جمله این موارد به شمار می‌رود.^۱

بنابر این، همان گونه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر اساس مصالح عالی تری که احیاناً آن روز برای عده‌ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، امام مجتبی (علیه السلام) نیز، که از جانب پروردگار رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه، بهتر از هر کس دیگر آگاهی داشت، با دوراندیشی خاصی صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. از این رو این موضوع نباید موجب خردگی گردد، بلکه باید روش آن امام عیناً مثل پیامبر (صلی الله علیه وآله) تلقی شود. اینک برای آن که انگیزه‌ها و آثار صلح آن امام بهتر روشن شود، لازم است تاریخ را ورق بزنیم و این مسئله را با استناد به مدارک اصیل تاریخی بررسی کنیم:

اجمالاً باید گفت: امام مجتبی (علیه السلام) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی اوضاع و شرایط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسئله ضروری، بر امام تحمیل گردید و امام جز پذیرفتن صلح، چاره‌ای ندید، به گونه‌ای که هر کس دیگر به جای امام بود و در شرایط او قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز قبول صلح نمی‌داشت، زیرا هم اوضاع و شرایط خارجی کشور اسلامی، و هم وضع داخلی عراق و اردوی امام، هیچ کدام مقتضی ادامه جنگ نبود. ذیلاً این موضوعات را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

علل صلح از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربت‌های سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربت مؤثر و تلافی جویانه‌ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد.

وقتی که گزارش صف آرای سپاه امام حسن و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمام داران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدف‌های خود را به دست آورده‌اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرایطی، شخصی مثل امام حسن (علیه السلام) که رسالت حفظ اساس اسلام را به عهده داشت، جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، و لو آن که به قیمت فشار روحی و سرزنش‌های دوستان کوتاه بین تمام شود؟

^۱ - امام حسن مجتبی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که به صلح آن امام با معاویه اعتراض داشت، به پیمان‌های صلح پیامبر اسلام استناد نموده، و فرمود: به همان دلیل که پیامبر با آن قبائل پیمان بست، من نیز با معاویه قرار داد آتش بس منعقد ساختم (مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲).

«یعقوبی»، مورخ معروف، می‌نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح با امام حسن) به وی گزارش رسید که امپراتور روم با سپاه منظم و بزرگی به منظور حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است. معاویه چون قدرت مقابله با چنین قوای بزرگی را نداشت، با آن‌ها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد.^۱

این سند تاریخی نشان می‌دهد که هنگام کشمکش دو طرف در جامعه اسلامی، دشمن مشترک مسلمانان، با استفاده از این فرصت، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض یک خطر جدی قرار داشت و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن و معاویه در می‌گرفت، کسی که پیروز می‌شد، امپراتوری روم شرقی بود نه حسن بن علی (علیه السلام) و نه معاویه!! ولی این خطر با تدبیر و دوراندیشی و گذشت امام برطرف شد.

امام باقر (علیه السلام) به شخصی که بر صلح امام حسن (علیه السلام) خرده می‌گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی‌کرد خطر بزرگی به دنبال داشت.^{۳۲}

علل صلح از نظر سیاست داخلی

شک نیست که هر زمام‌دار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد و بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه‌ای جز شکست ذلت‌بار نخواهد داشت.

در بررسی علل صلح امام مجتبی (علیه السلام) از نظر سیاست داخلی، مهم‌ترین موضوعی که به چشم می‌خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصاً مردم کوفه، در عصر امام مجتبی (علیه السلام)، نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکل و هماهنگی و اتحاد.

خستگی از جنگ

جنگ جمل و صفین و نهروان، و همچنین جنگ‌های توأم با تلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیرمؤمنان (علیه السلام) در عراق و حجاز و یمن در گرفت، در میان بسیاری از یاران علی (علیه السلام) یک نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد، زیرا طی پنج سال خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام)، یاران آن امام هیچوقت اسلحه به زمین ننهاده‌اند؛ مگر به قصد آن که فردا در جنگ دیگری شرکت کنند. از طرف دیگر، جنگ آن‌ها با بیگانگان نبود، بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود که اینک در جبهه معاویه مستقر شده بودند.^۴

مردم عراق در واقع با این دست و آن دست کردن، و کندی در گسیل داشتن نیروها برای جنگ با گروه‌های مختلف شام که به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون می‌زدند، عافیت‌طلبی و خستگی از جنگ را نشان می‌دادند و این که عراقیان دعوت مجدد امیرمؤمنان (علیه السلام) را به جنگ صفین به کندی اجابت نمودند، نشانه همین خستگی بود.^۵

دکتر «طله حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده‌تر شدن اوضاع در پایان جنگ صفین، می‌نویسد: سپس (علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگردد تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیش‌تری به سوی دشمن روی آورند. علی (علیه السلام) آنان را به کوفه

^۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶.

^۲ - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱.

^۳ - در تهیه و تنظیم این بخش، علاوه بر مدارک گذشته، از جزوه «فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام)» (فاقد نام مؤلف و ناشر) نیز استفاده شده است.

^۴ - در جنگ جمل متجاوز از سی هزار نفر کشته شدند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲).

و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۳).

^۵ - شمس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (ثوره الحسین)، ترجمه مهدی پیشوائی، ص ۱۹۷-۲۰۰.

باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه؛ یارانش به خانه های خود رفتند و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی (علیه السلام) را از خود ناامید ساختند. علی (علیه السلام) پیوسته آن ها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار میورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرفتند، تا آن جا که روزی در خطبه خود گفت: با نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند؟!^۱

پس از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده به شدت آشکار شد و مخصوصاً هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی به کنده آماده شدند.

هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی (علیه السلام) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آن گاه خطبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواری ها را گوشزد کرد. امام (علیه السلام) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را اجابت نکنند. اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج امام، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن امام را تأیید نکرد!

این صحنه به قدری اسف بار و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیرمؤمنان (علیه السلام) که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی به شدت توبیخ کرد و آن ها را قهرمانان دروغین، و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آن ها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده گردند.^۲

این سند تاریخی نشان می دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آن ها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند.

سرانجام پس از فعالیت ها و سخنرانی های عده ای از یاران بزرگ امام مجتبی به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام (علیه السلام) با عده کمی کوفه را ترک گفت و محلی در نزدیکی کوفه به نام «نخیله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخیله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعاً «چهارهزار نفر» در اردوگاه امام گرد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدی تری جهت گردآوری سپاه به عمل بیاورد.^۳

جامعه ای با عناصر متضاد

علاوه بر این که یاران امام را عناصر سست و بی حال و ترسو تشکیل می داد، جامعه عراق آن روز یک جامعه متشکل و فشرده و متحد نبود، بلکه از قشرها و گروه های مختلف و متضادی تشکیل یافته بود که بعضاً هیچ گونه هماهنگی و تناسبی با یکدیگر نداشتند.

پیروان و طرفداران حزب خطرناک اموی، گروه خوارج که جنگ با هر دو اردوگاه را واجب می شمردند، مسلمانان غیر عرب که از نقاط دیگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بیست هزار نفر می رسید و بالاخره گروهی که عقیده ثابتی نداشتند و در

^۱ - آینه اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیتی بیرجندی، ص ۲۵۰ ۲۵۱.

^۲ - ابوالفرج الإصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۹ این ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۸ احمد بن یحیی البلاذری، انساب الأشراف، ط ۱، ص ۶۰ تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، ص ۳۲.

^۳ - آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، ص ۱۰۲.

ترجیح یکی از طرفین بر دیگری در تردید بودند، عناصر تشکیل دهنده جامعه آن روز عراق و کوفه به شمار می‌رفتند. پیروان و شیعیان خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز یکی دیگر از این عناصر محسوب می‌شدند.^۱

سپاهی ناهماهنگ

این چند دستگی و اختلاف عقیده و تشنت و پراکندگی، طبعاً در صفوف سپاه امام مجتبی (علیه السلام) نیز منعکس شده و آن را به صورت ارتشی ناهماهنگ با ترکیب ناجور در آورده بود، از این رو در مقابله با دشمن خارجی به هیچوجه نمی‌شد به چنین سپاهی اعتماد کرد.

استاد شیعه، مرحوم شیخ مفید، و دیگر مورخان در مورد این پدیده خطرناک در سپاه امام حسن (علیه السلام) می‌نویسند: «عراقیان خیلی به کنده و از روی بی‌علاقگی برای جنگ آماده شدند و سپاهی که امام حسن (علیه السلام) بسیج نمود، از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شد که عبارت بودند از:

۱. شیعیان و طرفداران امیرمؤمنان (علیه السلام)؛
۲. خوارج که از هر وسیله‌ای برای جنگ با معاویه استفاده می‌کردند (و شرکت آن‌ها در صفوف سپاهیان امام به خاطر دشمنی با معاویه بود، نه دوستی با امام حسن)؛
۳. افراد سودجو و دنیاپرست که به طمع منافع مادی در سپاه امام (علیه السلام) داخل شده بودند؛
۴. افراد دو دل و شکاک که شخصیت بزرگی مانند امام حسن (علیه السلام) در نظر آنان چندان بر معاویه ترجیح نداشت؛
۵. و بالاخره گروهی که نه به خاطر دین، بلکه از روی تعصب و شیرگی و صرفاً به پیروی از رئیس قبیله خود، برای جنگ حاضر شده بودند.^۲

بدین ترتیب سپاه امام مجتبی (علیه السلام) فاقد یکپارچگی و انسجام لازم جهت مقابله با دشمن نیرومندی چون معاویه بود.

سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دورنمای جامعه متشنت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن امام نباشد. امام مجتبی (علیه السلام) در «مدائن»، یعنی آخرین نقطه‌ای که سپاه امام تا آن جا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود:

هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی‌دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می‌جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه‌ها، اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده‌اید.

وقتی که به جنگ صفین روانه می‌شدید، دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید.

عده‌ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده‌ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده‌اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می‌ریزند؛ و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می‌خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می‌کنند!

^۱ - آل یاسین، همان کتاب، ص ۶۸ و ۷۴.

^۲ - شیخ مفید، الإرشاد، ص ۱۸۹ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، ص ۱۶۷.

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و برخلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پا سخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تأمین کنیم.

سخن امام که به این جا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «الْبُقِيَّةُ، الْبُقِيَّةُ»: ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم!^۱

آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام(علیه السلام) با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچک ترین غفلت احتمال می رفت خود خطر ساز باشد، هرگز امید پیروزی می رفت؟

اگر فرضاً امام حسن(علیه السلام) و معاویه جای خود را عوض می کردند و معاویه در رأس چنین سپاهی قرار می گرفت، آیا می توانست جز کاری که امام حسن(علیه السلام) کرد، بکند؟

آری همین عوامل دست به دست هم داد و جامعه اسلامی را تا دو قدمی خطر قطعی نزدیک ساخت و حوادث تلخی به وجود آورد که شرح آن را ذیلاً می خوانید.

بسیج نیرو از طرف امام حسن(علیه السلام)

برخی از نویسندگان و مورخان گذشته و معاصر، حقایق تاریخی را تحریف نموده و ادعا کرده اند که امام حسن مجتبی(علیه السلام) آهنگ جنگ و مخالفت با معاویه نداشت، بلکه از روز نخست در صدد بود از معاویه امتیازات مادی گرفته و از زندگی راحت و مرفهی برخوردار شود و اگر مخالفت هایی با معاویه می کرد، برای تأمین و تضمین این امتیازات بود!

اسناد تاریخی زنده ای در دست است که نشان می دهد این تهمت ها کاملاً بی اساس است و با حقایق تاریخی به هیچوجه سازگار نمی باشد، زیرا اگر پید شوی دوم نمی خواست با معاویه بجنگد، معنا نداشت گردآوری سپاه و بسیج نیرو کند؛ در صورتی که به اتفاق مورخان، امام مجتبی(علیه السلام) سپاهی ترتیب داد و آماده جنگ شد، لیکن از یک سو به خاطر عدم هماهنگی و چند دستگی سپاه امام(علیه السلام) و از سوی دیگر در اثر توطئه های خائنه معاویه، نیروهای نظامی امام پیش از آغاز جنگ و بدون برخورد نظامی از هم پاشیده شد و مردم از اطراف امام(علیه السلام) پراکنده شدند، امام نیز به ناچار از جنگ خودداری نمود و مجبور به پذیرفتن صلح شد.

بنابراین، کار امام حسن(علیه السلام) با «قیام» و اعلان جنگ و تهیه لشکر آغاز شد و سپس با درک عمیق اوضاع و شرایط جامعه اسلامی و رعایت مصالح روز، منجر به صلح مشروط گردید.^۲

ذیلاً نظر خوانندگان را به توضیحات بیش تری در این زمینه جلب می کنیم:

^۱ - ابن اثیر، أُسْدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴ ابن اثیر، الْكامل فِي التَّارِيخِ، ج ۳، ص ۴۰۶ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۱ سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۹۹.

^۲ - به همین جهت است که چند تن از مورخان قدیم اسلامی، کتاب هایی به همین نام (قیام الحسن) نوشته اند که از آن جمله دو کتاب زیر را می توان نام برد: الف. قیام الحسن، تألیف هشام بن السائب الکلبی متوفای سال ۲۰۵ هـ ق. ب. قیام الحسن، تألیف ابراهیم بن محمد الثقفی متوفای سال ۲۸۳ هـ ق. (حکیمی، محمد رضا، امام در عینیت جامعه، ص ۱۷۱).

مردم پیمان شکن

همان طور که قبلاً گفته شد، مردم عراق و کوفه یکدل و یکجهت نبودند، بلکه مردمی متلّون و بیوفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچمی گرد می آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می خوردند. برا ساس همین روحیه بود که هم زمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده‌ای از رؤ س‌ای قبائل و افراد وابسته به خاندان های بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه ها نوشتند و تأیید و حمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن(علیه السلام) را تسلیم او نمایند یا ترور کنند.

معاویه نیز عین نامه ها را برای امام مجتبی(علیه السلام) فرستاد و پیغام داد که چگونه با آنکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟^۱

فرمانده خائن

امام حسن(علیه السلام) پس از آن که کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترک گفت «عبیدالله بن عباس» را با دوازده هزارنفر سپاه، به عنوان طلایه لشگر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن امام بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه‌ای پیش آمد، به ترتیب، دیگری جایگزین وی گردد.^۲

امام مجتبی(علیه السلام) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند، جلو پیشروی آن ها را بگیرند و جریان را به امام(علیه السلام) گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آن ها ملحق شود.^۳ «عبیدالله» گروه تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی به نام «مَسْکِن» با سپاه معاویه رو به رو شد و در آن جا اردو زد. طولی نکشید به امام(علیه السلام) گزارش رسید که عبیدالله با دریافت یک میلیون درهم از معاویه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وی پیوسته است.^۴

پیدا ست خیانت این فرمانده، در آن شرائط بحرانی، در تضعیف روحیه سپاه و تزلزل موقعیت نظامی امام(علیه السلام) تا چه حد مؤثر بود، ولی هر چه بود «قیس بن سعد» که مردی شجاع و با ایمان و نسبت به خاندان امیرمؤمنان بسیار با وفا بود، طبق دستور امام حسن(علیه السلام) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد.^۵

^۱ - شیخ مفید، الإرشاد، ص ۱۹۱. مؤید این معنا پاسخی است که امام مجتبی(علیه السلام) به یکی از شیعیان داد. امام(علیه السلام) ضمن پاسخ سؤال او که چرا دست از جنگ کشیدی؟ فرمود: سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می کردم، مردم مرا به او تسلیم می کردند (مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰).

^۲ - یعقوبی از سعید بن قیس نام نمی برد ولی مورخان دیگر، به ترتیبی که گفته شد نوشته اند.

^۳ - ابوالفرج الإصفهانی، مقاتل الطالیین، ص ۴۰.

^۴ - دو پسر عبیدالله را «بُسر بن أراه»، یکی از فرماندهان خونخوار معاویه، کشته بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴)؛ از این رو جا داشت که حداقل، خصومت او با معاویه که قاتل اصلی فرزندان او بود، او را از این عمل ننگین باز دارد، اما آن عنصر سست و بی لیاقت با پیوستن به معاویه، نیروهای امام مجتبی(علیه السلام) را در هم ریخت و خیانت بزرگی مرتکب شد.

^۵ - ابوالفرج الإصفهانی، همان کتاب، ص ۴۲ این واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

توطئه های خائنانه

معاویه تنها به خریدن «عبیدالله» اکتفا نکرد؛ بلکه به منظور ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه سازی در میان ارتش امام مجتبی (علیه السلام)، بهوسيله جاسوسان و مزدوران خود، در میان لشگر امام مجتبی (علیه السلام) شایع می کرد که قیس بن سعد (فرمانده مقدمه سپاه) با معاویه سازش کرده، و در میان سپاه قیس نیز شایع می ساخت که حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرده است!

کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش ظاهر را که مورد اعتماد مردم بودند، به حضور امام (علیه السلام) فرستاد. این عده در اردوگاه «مدائن» با امام مجتبی (علیه السلام) ملاقات کردند، و پس از خروج از چادر امام، در میان مردم جار زدند: «خداوند بهوسيله فرزند پیامبر (صلی الله علیه وآله) فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرد، و خون مردم را حفظ نمود!»

مردم که به سخنان آن ها اعتماد داشتند، در صدد تحقیق بر نیامدند و سخنان آن ها را باور نموده و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن امام حمله ور شده و آن چه در خیمه بود، به یغما بردند و در صدد قتل امام برآمدند و آن گاه از چهار طرف متفرق شدند.^۱

خیانت خوارج

امام مجتبی (علیه السلام) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن امام وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و بهوسيله عده ای از دوستان و پیروان خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی امام بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت، بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم که نیروی نظامی لازم را از دست داده و تنها مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت.^۲ بنابراین اگر امام مجتبی (علیه السلام) تن به صلح در داد، چاره ای جز این نداشت. چنان که طبری و عده ای دیگر از مورخان می نویسند: حسن بن علی (علیه السلام) موقعی حاضر به صلح شد که یارانش از گرد او پراکنده شده و وی را تنها گذاردند.^۳

گفتار امام پیرامون انگیزه های صلح

امام مجتبی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که به صلح آن امام اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود:

من به این علت حکومت و زمام داری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتیم. اگر یارانی داشتیم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آن ها را امتحان کرده ام. آن ها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفادارند، نه به تعهدات و پیمان های خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقند. برحسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.^۴

^۱ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴ ۲۰۵. چنان که قبلاً گفتیم، باتوجه به این که ارتش امام مجتبی (علیه السلام) از گروه های مختلفی تشکیل یافته بود که در میان آن ها عده ای از خوارج و عده ای از عناصر سود جو و دنیاپرست بودند، جای تعجب نبود که در صدد قتل امام برآیند و چادر و لوازم سفر آن امام را غارت کنند و در همان حال عده ای فریاد بزنند: این مرد، ما را به معاویه فروخت و مسلمانان را ذلیل ساخت!! به راستی که سبط اکبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا چه حد مظلوم بوده است؟!

^۲ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵. مورخان، جریانی را که منتهی به غارت خیمه امام و حمله به سوی آن امام شد، به طور مختلف نوشته اند. از آن جمله «طبری» و «ابن اثیر» و «ابن حجر عسقلانی» می نویسند: هنگامی که حسن بن علی در «مدائن» اردو زده بود، ناگهان شخصی (که از مزدوران معاویه بود) صدا زد: مردم! قیس بن سعد کشته شده است، فرار کنید! مردم متفرق شدند و... (تاریخ الأمم والملوک، ج ۶ ص ۹۲ الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۴۰۴ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۰).

^۳ محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص ۹۲ ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۱۴. عبارت اسد الغابه چنین است: «...فَلَمَّا أفرَدُوهُ أَمْضَى الصَّلْحِ».

^۴ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷ طبرسی، احتجاج، ص ۱۵۷.

پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود به شدت ناراحت و متأثر بود، روزی خطبه‌ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت:

درشگفتیم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما! معاویه به هیچ یک از وعده‌هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می‌توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر را در جامعه اجرا کنم.

به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمام داری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیت‌ها و آزارها خواهید شد. هم اکنون گویی به چشم خود می‌بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آن‌ها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آن‌ها قرار داده است، ولی بنی امیه آن‌ها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت.

آن گاه امام افزود:

اگر یارانی داشتیم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می‌کردند، ۲هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی‌کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است^۱....

امام مجتبی که ماهیت پلید حکومت معاویه را به خوبی می‌شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفا و آسایش نخواهند دید»^۲.

و این، هشدار بود به عراقیان که بر اثر سستی و به امید راحتی و آسایش، تن به جنگ با معاویه ندادند، غافل از این که در حکومت معاویه هرگز به امید و آروزی خود دست نمی‌یابند.

پیمان صلح و اهداف امام (علیه السلام)

پیشوای دوم، هنگامی که بر اثر شرائط نامساعدی که قبلاً تشریح شد، جنگ با معاویه را برخلاف مصالح عالی جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد و ناگزیر صلح و آتش بس را قبول کرد، فوق العاده کوشش نمود تا هدف‌های عالی و مقدس خود را تا حد امکان از رهگذر صلح و به نحو مسالمت آمیز تأمین کند.

از طرف دیگر، چون معاویه به خاطر برقراری صلح و قبضه نمودن قدرت، حاضر به دادن همه گونه امتیاز بود به طوری که ورقه سفید امضا شده‌ای برای امام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد، مورد قبول وی می‌باشد^۳. امام از آمادگی او حداکثر بهره‌برداری را نموده و موضوعات مهم و حساس را که در درجه اول اهمیت قرار داشت و از آرمان‌های بزرگ آن امام به شمار می‌رفت، در پیمان صلح گنجانید و از معاویه تعهد گرفت که به مفاد قرارداد عمل کند.

گرچه متن پیمان صلح در کتب تاریخی، به طور کامل و به ترتیب، ذکر نشده است، بلکه هر کدام از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده‌اند، ولی با جمع‌آوری مواد پراکنده آن از کتب مختلف می‌توان صورت تقریباً کاملی از آن را ترسیم نمود. با

^۱ - شُرّ، سید عبدالله، جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶.

^۲ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸.

^۳ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵ ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب، (درحاشیه الإصابه)، ج ۱، ص ۳۷۱ محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۶ ص

یک نظر کوتاه به موضوعاتی که امام در قرارداد قید نموده و برای تحقق آن ها پافشاری می‌کرد، می‌توان به تدبیر فوق العاده‌ای که امام در مقام مبارزه سیاسی برای گرفتن امتیاز از دشمن به کار برده، پی برد. اینک پیش از آن که هریک از مواد صلح نامه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، متن پیمان صلح را که در پنج ماده می‌توان خلاصه کرد، ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

متن پیمان

ماده اول: حسن بن علی (علیه السلام) حکومت و زمام داری را به معاویه واگذار می‌کند، مشروط به آن که معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتار کند.

ماده دوم: بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (علیه السلام) خواهد بود و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، حسین بن علی (علیه السلام) زمام امور مسلمانان را در دست می‌گیرد. و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند. ماده سوم: بدعت ناسزا گویی و اهانت نسبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) و لعن آن امام در حال نماز باید متوقف گردد و از علی (علیه السلام) جز به نیکی نباید یاد شود.

ماده چهارم: مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است، از موضوع تسلیم حکومت به معاویه مستثنا است و باید زیر نظر امام مجتبی (علیه السلام) مصرف شود. و معاویه باید در تعیین مقرری و بذل مال، بنی‌هاشم را بر بنی امیه ترجیح بدهد.

همچنین معاویه باید از خراج «دارابگرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیرمؤمنان کشته شدند، تقسیم کند.^۱

ماده پنجم: معاویه تعهد می‌کند که تمام مردم، اعم از سکنه شام و عراق و حجاز، از هر نژادی که باشند، از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آن ها صرف نظر کند و احدی از آن ها را به سبب فعالیت های گذشته شان برضد حکومت معاویه تحت تعقیب قرار ندهد و مخصوصاً اهل عراق را به خاطر کینه های گذشته آزار نکند.

علاوه بر این، معاویه تمام یاران علی (علیه السلام) را، در هر کجا که هستند، امان می‌دهد که هیچ یک از آن ها را نیازارد و جان و مال و ناموس شیعیان و پیروان علی در امان باشند، و به هیچوجه تحت تعقیب قرار نگیرند، و کوچک ترین ناراحتی برای آن ها ایجاد نشود، حق هرکسی به خودش برسد، و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان علی (علیه السلام) است از آن ها پس گرفته نشود. همچنین نباید هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (علیه السلام) و برادرش حسین بن علی (علیه السلام) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشود و نباید در هیچ نقطه‌ای موجبات خوف و ترس آن ها را فراهم سازد.

در پایان پیمان، معاویه اکیداً تعهد کرد تمام مواد آن را محترم شمرده دقیقاً به مورد اجرا بگذارد. او خدا را بر این مسئله گواه گرفت، و تمام بزرگان و رجال شام نیز گواهی دادند.^۲

^۱ - دارابگرد یکی از پنج شهر استان ایالت فارس در قدیم بوده است (لغتنامه دهخدا، لغت دارابگرد). شاید علت انتخاب خراج «دارابگرد» این باشد که چون این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن دیار با مسلمانان پیمان صلح بستند، خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر و خاندان آن امام و یتیمان و تهیدستان و درماندگان راه داشت. از این رو امام مجتبی (علیه السلام) شرط کرد که خراج این شهر به بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین پرداخت شود، زیرا درآمد آن جا، همچنان که گفته شد، به خود آن امام تعلق داشت. به علاوه، بازماندگان نیازمند شهیدان این دو جنگ که بی سرپرست بودند، یکی از موارد مصرف این خراج به شمار می‌رفتند (مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۰).

^۲ - مشروح پیمان صلح را در کتاب «صلح الحسن» تألیف شیخ راضی آل یاسین، ص ۲۵۹۲۶۱ مطالعه فرمایید.

بدین ترتیب پیشگویی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، در هنگامی که حسن بن علی (علیه السلام) هنوز کودکی بیش نبود، تحقق یافت: پیامبر (صلی الله علیه وآله) روزی بر فراز منبر، با مشاهده او فرمود:

«این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند به وسیله او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت»^۱.

هدف های امام (علیه السلام) از صلح با معاویه

بزرگان و زمام داران جهان، هنگامی که او ضاع و شرایط را برخلاف هدف ها و نظریات خود می یابند، همواره سعی می کنند در موارد دوراهی، جانبی را بگیرند که زیان کمتری در بر داشته باشد، و این یک اصل اساسی در محاسبات سیاسی و اجتماعی است.

امام مجتبی (علیه السلام) نیز بر اساس همین رویه معقول می کوشید هدف های عالی خود را تا آن جا که مقدور است، به طور نسبی تأمین نماید. از این رو هنگامی که ناگزیر شد با معاویه کنار آید، طبق ماده اول با این شرط حکومت را به وی واگذار کرد که در اداره امور جامعه اسلامی تنها بر اساس قوانین قرآن و روش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفتار نماید. بدیهی است نظر امام تنها رسیدن به قدرت و تشکیل حکومت اسلامی نبود، بلکه هدف اصلی، صیانت و نگه داری قوانین اسلام در اجتماع و رهبری جامعه بر اساس این قوانین بود و اگر این روش به وسیله معاویه اجرا می شد، باز تا حدودی هدف اصلی تأمین شده بود.

به علاوه، طبق ماده دوم، پس از مرگ معاویه، حسن بن علی (علیه السلام) می تواند است آزادانه رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد، و با توجه به این که معاویه در حدود سی سال از آن امام بزرگ تر بود^۲ و در آن ایام دوران پیری را می گذرانید و طبق شرایط عادی امید زیادی می رفت که عمر وی چندان طول نکشد، روشن می گردد که این شرط، روی محاسبات عادی تاجه حد به نفع اسلام و مسلمانان بود.

بقیه مواد پیمان نیز هر کدام حائز اهمیت بسیار بود، زیرا در شرائطی که در مراسم نماز جمعه و در حال نماز باکمال بی پروایی امیرمؤمنان (علیه السلام) مورد سب و شتم قرار می گرفت و این کار به صورت یک بدعت ریشه داری در آمده بود و شیعیان و دو ستاران آن امام و افراد خاندان پیامبر، همه جا مورد تعقیب و در معرض تهدید و شکنجه بودند، ارزش گرفتن چنین تعهدی از معاویه غیر قابل انکار بود.

اجتماع در کوفه

پس از انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان، طی سخنرانی هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تأیید شود تا جای هیچ گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند.

این انتظار بی جا نبود، ایراد سخنرانی جزء برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرایط صلح تأکیدی نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر چنین گفت:

^۱ - این پیشگویی با اندکی اختلاف در الفاظ، در کتب و مآخذ یاد شده در زیر، از آن امام نقل شده است: تذکره الخواص، ص ۱۹۴؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۲؛ نورالابصار، ص ۱۲۱؛ الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۱۵۸؛ الإصابه، ج ۱، ص ۳۳۰؛ کشف الغمّه، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۹۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۸۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۶؛ الإستیعاب، (در حاشیه الإصابه)، ج ۱، ص ۳۶۹؛ حلیه الأولیاء، ج ۲، ص ۳۵؛ اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الأبصار) مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۴؛ عمده الطالب، ص ۶۵؛ الطبقات الكبرى، عبدالوهاب شعرائی، ج ۱، ص ۲۶؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۲.

^۲ - آل یاسین، همان کتاب، ص ۲۷۸.

«من به خاطر این با شما نجنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می دانم که این ها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم».

آن گاه گفت...:

«آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی (علیه السلام) بسته ام زیر پاهای من است، و هیچ گونه ارزشی ندارد»^۱.

بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

جنايات معاويه

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد، بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود.

او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیرمؤمنان (علیه السلام) را بیش از گذشته رواج داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و یاران بزرگ و وفادار علی (علیه السلام) فوق العاده تنگ ساخت، شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده‌ای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید، و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی (علیه السلام) افزایش یافت به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند.

معاویه نه تنها ماده مربوط به حفظ احترام علی (علیه السلام) و پیروان آن امام را زیر پا نهاد، بلکه در مورد خراج «دارابگرد» نیز طبق پیمان رفتار نکرد.

«طبری» در این باره می نویسد:

«اهل بصره خراج دارابگرد را ندادند و گفتند این مال، متعلق به بیت المال ما و از آن ماست»^۲.

«ابن اثیر» می نویسد:

«اهل بصره از دادن خراج دارابگرد امتناع ورزیدند و این کار را به دستور معاویه انجام دادند»^۳.

بیداری و آگاهی مردم

مردمی که به سبب تحمل جنگ های متعدد، از جنگ خسته و بیزار بودند و به پیروی از رؤسای خود و تحت تأثیر تبلیغات و وعده های فریبنده عمال معاویه، دل به صلح و سازش بسته بودند، لازم بود بیدار شوند و متوجه گردند که به خاطر اظهار ضعف از تحمل عواقب جنگ و فریفتگی به وعده های معاویه و پیروی کورکورانه از رؤسای خود، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟! و این ممکن نبود مگر آن که به چشم خود آثار و عواقب شوم و خطرناک عمل خود را می دیدند.

به علاوه لازم بود مسلمانان عملاً با چهره اصلی حکومت اموی آشنا شده و به فشارها، محرومیت ها، تعقیب های مداوم، و خفقان هایی که حکومت اموی به عمل می آورد، پی ببرند.

^۱ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۶، ص ۱۵ ابوالفرج الإصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۵ شیخ مفید، الإرشاد، ص ۱۹۱. ابوالفرج می گوید: معاویه این خطبه را پیش از ورود به کوفه ایراد کرد.

^۲ محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۶، ص ۹۵.

^۳ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵. بلاذری نیز می نویسد: «معاویه به فرماندار خود در بصره دستور داد مردم را برضد حسن بن علی تحریک کند. او نیز این مأموریت را انجام داد و در نتیجه تحریکات وی، اهل بصره داد و فریاد به راه انداختند و گفتند: این مال، متعلق به بیت المال است، چرا آن را به دیگران بدهیم!» (انساب الأشراف، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، ص ۴۷).

در حقیقت، آن چه لازم بود امام حسن (علیه السلام) و یاران صمیمی او در آن برهه ح اساس از تاریخ انجام دهند، این بود که این واقعیت ها را شفاف و بی پرده بر همگان مکشوف سازند و در نتیجه عقول و افکار آن ها را برای درک و فهم این حقایق تلخ، و قیام و مبارزه برضد آن، آماده سازند.

بنابراین اگر امام مجتبی (علیه السلام) صلح کرد، نه برای این بود که شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند، بلکه برای این بود که مبارزه را در سطح دیگری شروع کند. اتفاقاً حوادثی که پس از انعقاد پیمان صلح به وقوع پیوست، به این مطلب کمک کرد و عراقیان را سخت تکان داد.

«طبری» می نویسد: «معاویه (پس از آتش بس) در «نخيله» (نزدیکی کوفه) اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج بر ضد او قیام کرده وارد شهر کوفه شدند. معاویه یک ستون نظامی از شامیان را به جنگ آن ها فرستاد. خوارج آن ها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج را سرکوب سازند و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود!»^۱.

بدین ترتیب مردم عراق که حاضر به جنگ در رکاب امیرمؤمنان و حسن بن علی (علیه السلام) نبودند، از طرف معاویه که دشمن مشترک آن ها و خوارج بود، مجبور به جنگ با خوارج شدند! و این نشان داد که در حکومت معاویه هرگز به صلح و آرامشی که آرزو می کردند، نخواهند رسید.

سیاست تهدید و گرسنگی

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، برضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آن ها را از هستی ساقط کرد. او از یک طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آن ها را قطع کرد.

«ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می نویسد:

شیعیان در هر جا که بودند، به قتل رسیدند. بنی امیه دست ها و پاهای اشخاص را به احتمال این که از شیعیان هستند، بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه اش را ویران کردند.

شدت فشار و تضییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی (علیه السلام) از اتهام به کفر و بی دینی بدتر شمرده می شد! و عواقب سخت تری به دنبال داشت!

در اجرای این سیاست خشنونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود، زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) شمرده می شد.

معاویه «زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. زیاد که روزی در صف یاران علی (علیه السلام) بود و همه آن ها را به خوبی می شناخت، شیعیان را مورد تعقیب قرار داد و در هر گوشه و کناری که مخفی شده بودند، پیدا کرده و کشت، تهدید کرد، دست ها و پاهای آن ها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و از عراق پراکنده نمود، به طوری که احدی از شخصیت های معروف شیعه در عراق باقی نماند.

^۱ - تاریخ الأمم و الملوک، ج ۶، ص ۹۵.

اوج فشار در کوفه و بصره

چنان که اشاره شد، مردم عراق و مخصوصاً کوفه بیش از دیگران زیر فشار قرار گرفته بودند، به طوری که وقتی به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمینان خود رفت و آمد می‌کردند و اسرار خود را با آن‌ها در میان می‌گذاشتند، چون از خدمتکار صاحبخانه می‌ترسیدند، مادام که از آن‌ها سوگندهای مؤکد نمی‌گرفتند که آن‌ها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمی‌کردند!

معاویه طی بخشنامه‌ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی (علیه السلام) را نپذیرند!

وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستان علی (علیه السلام) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!»^۱

زیاد که به تناوب؛ شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می‌کرد، «سَمْرَه بن جُنْدُب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی‌ترسی که در میان آن‌ها یک نفر بی‌گناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آن‌ها را نیز می‌کشتم هرگز از چنین چیزی نمی‌ترسیدم!

«ابوسوار عدوی» می‌گوید:

سمره در بامداد یک روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.^۲

صلح، زمینه ساز قیام عاشورا

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آن‌ها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تاحدی آشکار نمود.

در همان حال که رؤسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) بهره مند می‌شدند و از بذل و بخشش‌های معاویه برخوردار می‌گشتند، مردم عادی عراق کم‌کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خودکامه معاویه که با پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آن را تثبیت کرده بودند، پی می‌بردند.^۳

معاویه «مُعَیْرَه بن شعبه» را بر کوفه حاکم ساخت و کار بصره را به «عبدالله بن عامر» واگذاشت و این شخص که پس از قتل عثمان آن شهر را ترک گفته بود، به بصره بازگشت. معاویه خود نیز به شام رفت و از دمشق به تدبیر کار دولت خویش پرداخت.

^۱ - ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۱۱، ص ۴۳ ۴۵.

^۲ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۶، ص ۱۳۲.

^۳ - امام مجتبی (علیه السلام) تمام این حوادث را پیش بینی می‌کرد. او به خوبی می‌دانست که اگر زمام امور مسلمانان به دست بنی امیه بیفتد، سرنوشت تاریکی در انتظار آنان و مخصوصاً شیعیان خواهد بود، ولی مسلمانان تا روزی که خود با این حوادث تلخ، رودر رو قرار نگرفته بودند، پی به اهمیت قضیه نمی‌بردند. آنان هنگامی که با این حوادث وحشتناک مواجه شدند، تازه متوجه شدند که فرصت را از دست داده اند و فهمیده و نفهمیده مقدمات بدبختی خود را فراهم ساخته اند. امام مجتبی (علیه السلام) ضمن خطبه‌ای که مشروح آن در صفحات گذشته نقل شد، به این آینده تاریک اشاره کرده بود: «اگر (به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمام داری مسلمانان را به معاویه بسپارم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادی نخواهید دید و گرفتار انواع شکنجه‌ها و آزارها خواهید شد...هم اکنون گویی، به چشم خود می‌بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آن‌ها ایستاده، آب و نان درخواست خواهند کرد، آب و نانی که مال فرزندان شما بوده و خداوند برای آن‌ها قرار داده است، ولی بنی امیه آن‌ها را از در خانه خود رانده از حق مسلم خود محروم خواهند ساخت».

مردم عراق هرگاه به یاد زندگانی در روزگار علی(علیه السلام) می افتادند، اندوهناک می شدند و از آن سستی که در حمایت از علی(علیه السلام) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتفاق افتاده بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را سرزنش می کردند و از یکدیگر می پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیدار حسن (بن علی) و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند.^۱

بنابر این دوران صلح امام حسن(علیه السلام)، دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود، روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد.

اظهار آمادگی برای آغاز قیام

روزی که امام حسن(علیه السلام) صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درک و بینش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود؛ آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آن ها تزریق کرده بود.

از این رو هدفی که امام حسن(علیه السلام) تعقیب می کرد، این بود که افکار عمومی را برای قیام برضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، بهیژه آن که اشارت هایی که امام مجتبی(علیه السلام) به ستمگری ها و جنایات حکومت اموی و زیر پا گذاشتن احکام اسلام می نمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می کرد.^۲

کم کم این آمادگی قوت گرفت و شخصیت های بزرگ عراق متوجه حسین بن علی(علیه السلام) شده از او خواستند که قیام کند.^۳

بازتاب حوادث در مدینه

پس از شهادت امام مجتبی(علیه السلام) که حسین بن علی(علیه السلام) امامت را عهده دار بود، خبر جنایت های معاویه بلافاصله در مدینه طنین می افکند و محور بحث در اجتماعاتی می گشت که حسین بن علی(علیه السلام) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد. برای نمونه، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت، عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین(علیه السلام) آمده جریان را به امام خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد بایمان برانگیخت.

چرا امام حسن(علیه السلام) صلح، اما امام حسین(علیه السلام) قیام کرد؟...

این مطلب نشان می دهد که در آن هنگام جنبش منظمی برضد حکومت اموی شکل می گرفت که مبلغین و عوامل مؤثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن(علیه السلام) بودند که امام با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون

^۱ - حسین، طه، علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، ص ۲۰۷.

^۲ - از این جهت می توان گفت که پیمان صلح، برای معاویه حکم شمشیری دو دم را داشت که هر دو لبه اش به زیان وی بود! زیرا اگر او به مفاد صلح نامه عمل می کرد، هدف امام تا حدودی تأمین می شد و اگر آن را نقض می کرد، نتیجه آن ایجاد تنفر عمومی از حکومت اموی و جنبش و بیداری مردم برضد این حکومت بود، و این، مسأله ای بود که پیشوای دوم آن را از نظر دور نداشت.

^۳ - ولی حسین بن علی(علیه السلام) آن ها را به پیروی از امام مجتبی(علیه السلام) توصیه می کرد و می فرمود: اوضاع فعلی برای قیام، مساعد نیست و تا زمانی که معاویه زنده است، نهضت و قیام به ثمر نمی رسد.

معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با یادآوری جنایاتی که در سرا سر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دل های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد!^۱

چرا امام حسن (علیه السلام) صلح،

اما امام حسین (علیه السلام) قیام کرد؟

پیش از پاسخ به این سؤال باید توجه داشت که دو امام، هم صلح داشتند و هم قیام. چنان که گذشت، امام مجتبی (علیه السلام) ابتدا در برابر لشگرکشی معاویه، بسیج نیرو کرد و تا مدائن و ساباط به سمت شام پیشروی کرد، اما اوضاع و شرایط نامساعد، او را به پذیرش صلح ناگزیر کرد.

امام حسین (علیه السلام) نیز که صلح برادرش امام حسن (علیه السلام) را پذیرفته بود، پس از شهادت برادر در مدت حکومت معاویه، از قیام خودداری کرد، و پس از مرگ معاویه، و سپری شدن مدت صلح، در برابر حکومت یزید، قیام کرد. بنابراین هر دو، به تناوب، هم صلح داشتند و هم قیام.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با پیش بینی این حوادث، سال ها پیش درباره این دو فرزند عالی قدر خود فرموده بود: حسن و حسین دو پیشوای مسلمانان هستند خواه صلح کنند و خواه نبرد و جهاد.^۲

در بدو نظر ممکن است تصور شود که در این بیان پیامبر، صلح؛ مربوط به یکی از دو امام و جنگ مربوط دیگری است، اما با توجه به آن چه گفته شد، شاید تفسیر صحیح حدیث، همان باشد که در بالا گفته شد.

بحث های پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی (علیه السلام) را روشن ساخت، ولی در این جا، جای یک سؤال باقی است و آن این است که چرا امام حسن (علیه السلام) صلح کرد ولی امام حسین (علیه السلام) قیام نمود؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین (علیه السلام) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر قیام بود، چرا امام حسن (علیه السلام) به حرکت نظامی ادامه نداد؟

پاسخ این سؤال را باید در اوضاع و شرایط متفاوت زمان این دو صلح و قیام، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید جستجو کرد. ذیلاً به گوشه هایی از تفاوت شیوه معاویه و یزید اشاره می کنیم:

فریب کاری های معاویه

معاویه در دوران زمام داری خود، با نقشه ها و سیاست های عوام فریبانه خود، همواره سعی می کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می کرد. گرچه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود این ها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می کرد، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می نمود، پرده ها را نمی درید و در دربارش، پاره ای از مقررات اسلامی مراعات می شد و نمی گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه، عوض شود. او به خوبی درک می کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی، بر مردم حکومت می کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین همان دینی که وی به نام آن بر آنان فرمانروایی می کرد تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خود رنگ دینی می داد تا با مقامی که داشت، سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام می داد. از این رو عمق سیاست های شیطانی

^۱ شمس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (علیه السلام)، ترجمه مهدی پیشوائی، ص ۱۷۸، ۱۷۹.

^۲ ابن شهر آشوب می نویسد: همه مسلمانان اتفاق دارند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: الحسن والحسین امامان قداماً و قعداً. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص

او را «خواص» درک می‌کردند. چنان که در زمان علی(علیه السلام) نیز با همین عوام فریبی‌ها در برابر آن امام ایستاد. فریب کاری‌های معاویه بیش تر در منطقه شام نمود داشت که همه کارها را به کمک شامیان انجام می‌داد (نمونه‌هایی از این سیاست‌های مزورانه او را در سیره امام حسین(علیه السلام) در بحث: دوران سلطه او در شام ملاحظه می‌فرمایید). به علاوه، معاویه در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق‌العاده ماهرانه‌ای داشت و مشکلات را به شیوه‌های مخصوصی حل می‌کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در به کارگیری آن‌ها بود، و همین دو موضوع، پیروزی قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان حکومت معاویه را مورد تردید قرار می‌داد، زیرا در این شرایط، افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داور صریح نمی‌کرد و موج نفرت مردم نسبت به حکومت بنی امیه برانگیخته نمی‌شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام، آشنا نبود و به همین جهت، عناصر ناآگاه، جنگ امام مجتبی(علیه السلام) را با معاویه بیش تر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می‌آوردند، تا قیام حق در برابر باطل! شهادت در چنین شرائطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی‌کرد، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه می‌گردید و حقیقت لوٹ می‌شد.

جوّ نامساعد

چنان که دیدیم، «فضا و جوّ سیاسی دوره معاویه فضای صریحی نبود که یک مصلح بتواند از یک راه مشخص، امر را فیصله دهد، و جامعه؛ با هوشیاری، جهت خویش را پیدا کند، بلکه جوی بود که هر مصلحی در آن جوّ می‌بایست مراقب عمل رهبران فساد باشد و در هر فرصت باتوجه به امکانات خود و چگونگی اطرافیان خود و شکل مواجهه دشمن عکس‌العملی مناسب نشان دهد، تا بدین گونه «حقیقت مغلوب» را بر «فریب غالب» پیروز گرداند. این؛ مشکل عمده روزگار امام حسن بود. در آن روزگار، آن چه به نام «شهادت» شناخته شده بود و تأثیری که باید، نداشت. در واقع شهادت نیز مانند بسیاری از پدیده‌ها، زمینه مساعدی می‌خواهد تا بتواند از صورت یک شهادت و اخلاص فردی در آید و شکل یک پدیده اجتماعی مؤثر به خود گیرد و خون شهید در رگ دیگر مردم، حیات بیافریند.

قرائن تاریخی نشان می‌دهند که اگر امام با سپاه سست عنصری که دور او را گرفته بودند و قبلاً گذشت که چه کردند برمی‌خاست و میان خود و معاویه شمشیر می‌نهاد، او را به زودی به عنوان یک شهید قهرمان، نمی‌کشتند، بلکه او را اسیر می‌کردند! معاویه می‌خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان اسلام دیده بودند و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد(صلی الله علیه و آله) جبران کند. پس امام در صورت شکست خوردن، به صورت شهیدی قهرمان انسان که در عاشورا پیش آمد کشته نمی‌شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می‌شد و سرانجام به گونه‌ای نامعلوم تلف می‌گشت، و این؛ یکی از زیان‌های بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می‌شد.

اگر در جنگ با سپاه معاویه، سپاه امام مجتبی(علیه السلام) مغلوب می‌شد، معاویه به سرزمین‌ها و شهرهای اسلام می‌تاخت و تا می‌توانست می‌کشت، و به‌ویژه شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و دیگر آبادی‌هایی که در قلمرو حکومت علی بن ابی طالب و امام حسن قرار داشت. بدین گونه تعداد کشته‌شدگان برخلاف واقعه عاشورا محدود نمی‌ماند و از حساب می‌گذشت، این بود آن حفظ خونی که امام از آن یاد می‌کرد^۱.

^۱ - حکیمی، محمد رضا، امام در عینیت جامعه، صفحات: ۱۲۱ و ۱۳۳ و ۱۷۱.

شاید به همین دلایل و نیز به دلیل صحنه گذاشتن حسین بن علی (علیه السلام) بر صلح امام حسن (علیه السلام) بود که حسین بن علی (علیه السلام) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه یعنی تقریباً از سال ۵۰ تا ۶۰ هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا میورزید، زیرا اگر در این زمان قیام می کرد، معلوم نبود بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود و در افکار عمومی چگونه انعکاس خواهد یافت؟

یزید، چهره منفور جامعه اسلامی

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود، زیرا (چنان که در زندگانی امام حسین (علیه السلام) گفته ایم) یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگ ها دور بود.

یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، و فاقد دوراندیشی و احتیاط بود. او فردی بی خرد، متهور، خوشگذران، عیاش، و دارای فکر سطحی بود.

یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوس ها و پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به صورت ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی کند، بلکه در اثر خصلت بی پروایی و هوسبازی که داشت، علناً مقدمات اسلامی را زیر پا گذاشت و در راه ارضای شهوات خود از هیچ چیز فروگذاری نکرد. او علناً شراب می خورد و تظاهر به فساد و گناه می کرد.

یزید از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشفتنی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملاً به مردم نشان داد.

این پرده دری ها و بی بند و باری های یزید برای همه ثابت کرده بود که وی به کلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است. بنابر این مزدوران حکومت بنی امیه نمی توانستند قیام حسین (علیه السلام) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار یزید را، که کوچک ترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می دیدند. و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام، جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می رفت. در چنین شرایطی مردم، قیام حسین بن علی (علیه السلام) را قیام فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می کردند، نه اختلاف سیاسی یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت!

جنبش، نیرو می گیرد

نهضت الهام بخش...

علت دیگر قیام حسین بن علی (علیه السلام) را باید در بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام مجتبی (علیه السلام) جستجو کرد، زیرا جنبشی که پس از امضای صلح، بر ضد حکومت اموی آغاز شده بود، روز به روز در حال گسترش و توسعه بود و بر دامنه نفوذ آن افزوده می شد.

سیاست معاویه نیز، دانسته یا ندانسته، موجب گسترش و نیرومندی این جنبش گردید، زیرا معاویه که پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) میدان عمل را تا حدودی بلامانع می دید، بیش از پیش عرصه را بر مردم خاصه شیعیان و پیروان امیرمؤمنان (علیه السلام) تنگ گرفت و از هیچ گونه ظلم و ستم فروگذاری نکرد.

تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، حملات و شیبخون‌های پی‌درپی نظامیان خشن و ستم‌پیشه معاویه بر مناطق مختلف اسلامی، کشتن و آزار مردم بی‌گناه، نقض پیمان صلح و بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید برخلاف مفاد صریح صلح نامه و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی (علیه السلام) مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف کرد. این حوادث موجب همبستگی و فشرده‌گی هرچه بیش تر صفوف شیعیان و تقویت جبهه ضد اموی شد و به تدریج زمینه نهضت و قیام حسینی را فراهم ساخت.

دکتر «طه حسین»، دانشمند و نویسنده معروف مصری، پس از بیان سختگیری‌های معاویه نسبت به شیعیان پس از پیمان صلح، می‌نویسد:

«در ده سال آخر حکومت معاویه، کار شیعیان بالا گرفت و دعوت آن‌ها در شرق کشور اسلامی و جنوب مناطق عربی فوق العاده انتشار یافت، به طوری که هنگام مرگ معاویه عده بسیاری از مردم، مخصوصاً اهل عراق، لعن معاویه و محبت اهل بیت را جزئی از وظیفه دینی خود می‌دانستند»^۱.

بدین ترتیب، جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را شناخت، و طعم تلخ شکنجه‌های آن را چشید، و از انواع ظلم‌ها و تجاوزهای این حکومت به حقوق مسلمانان، آگاه شد و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمام‌داری معاویه بر چهره زده بود کنار رفته، مردم با قیافه اصلی آن آشنا گشتند. در نتیجه، با مرگ معاویه و ر شد و آگاهی جامعه اسلامی، تمام عواملی که در زمان وی مانع تحقق یک قیام پیروزمند بود، برطرف شد و راه قیام برضد حکومت اموی کاملاً هموار گردید و در این هنگام بود که حسین بن علی (علیه السلام) ضربت قاطع را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت و آن قیام بزرگ و بی نظیر را پی‌ریزی نمود.

نهضت الهام بخش

قیام حسین بن علی (علیه السلام) تحول دامنه‌داری در جامعه اسلامی به وجود آورد، اوضاع را دگرگون ساخت و افکار عمومی را برضد حکومت بنی امیه شوراند و منشأ پیدایش نهضت‌ها و انقلاب‌های پی‌درپی و بزرگی مانند: قیام توأبین، نهضت اهل مدینه، قیام مختار ثقفی و نهضت زید بن علی بن حسین و چندین نهضت بزرگ دیگر گردید، در حالی که اگر همین انقلاب در زمان امام مجتبی (علیه السلام) و به‌وسیله آن امام عملی می‌گردید، فاقد چنین ثمراتی بود.

حسین بن علی (علیه السلام) در واقع دنباله برنامه برادر ارجمند خود را گرفت، زیرا امام مجتبی (علیه السلام) باکمال شهامت، خرده‌گیری‌های کوتاه‌فکران و عناصر افراطی را تحمل کرد و با امضای قرارداد صلح، که ناشی از شناخت واقعیت‌های زمان بود، به تدریج زمینه انقلاب را فراهم ساخت و افکار عمومی را آماده نمود و آن‌گاه که زمینه کاملاً آماده شد، حسین بن علی (علیه السلام) ابتکار عمل را در تهاجم به کانون فساد به دست گرفت.

تفاوت یاران

گذشته از تفاوت‌هایی که دوره امام حسن (علیه السلام) با زمان امام حسین داشته است و شرح آن گذشت باید تفاوت اساسی میان یاران این دو امام را نیز در نظر گرفت.

در صفحات گذشته دیدیم که سپاه امام مجتبی (علیه السلام) با شنیدن یک شایعه، بهم ریختند و جمعی، سراپرده امام حسن را غارت کردند و حتی فرش زیر پای امام را ربودند!

^۱ - علی و فرزندان، ترجمه محمد علی خلیلی، ص ۲۹۸.

دیدیم آنان که می خواستند در رکاب امام، با سپاه شام بجنگند و در این راه جان دهند، خود حادثه ساز شدند و امام را تنها گذاشتند. اکنون آنان را مقایسه کنید با یاران امام حسین (علیه السلام) که شب عاشورا می گفتند:

«به خدا سوگند اگر بدانیم که کشته می شویم، آن گاه ما را زنده می کنند، سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند، و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا این که در راه تو جان بسپاریم. یک کشته شدن که بیش نیست، و آن شهادت است و کرامت جاوید و سعادت ابدی».

آری با این گونه مردان، می توان شوری در تاریخ بشر در انداخت به نام «شهادت» و طینی در گنبد افلاک در افکند به نام «عاشورا»، نه با کسانی که با آنان نه غلبه نصیب گردد، نه شهادت، بلکه آدمی را دست بسته تحویل دشمن دهند و آن چه برجای ماند، ذلت اسارت باشد و بس! این بود که امام حسن (علیه السلام) فقط سنگر مبارزه را تغییر داد، به عبارت دیگر: تغییر جای داد نه تغییر جهت، مانند کسی که در وسیله ای در حال حرکت نماز بخواند و روی به قبله داشته باشد، این نماز گزار با تغییر مرکب، تغییر وضع و جای می دهد، نه تغییر جهت (روی به قبله بودن). قبله مردان حق همواره مبارزه با باطل بوده است، چه از میدان عاشورا، چه از درون کوچه ها و محله های کوفه و مسجد مدینه، چه از زندان بغداد و ...

امام حسن (علیه السلام)، معاویه، بزرگ ترین مانع نشر حق و عدالت در آن روزگار را هدف گرفته بود، گاه از زاویه تجهیز سپاه و گاه از زاویه تدبیر قبول صلح^۱.

دو رویه یک رسالت

علامه مجاهد، مرحوم «سید شرف الدین عاملی»، در مقدمه ای که بر کتاب پراج «صلح الحسن» تألیف دانشمند و محقق عالی قدر «شیخ راضی آل یاسین» نوشته، چنین می نگارد:

«...مهم ترین هدف امام حسن (علیه السلام) آن بود که پرده از چهره این طاغیان بر دارد و آنان را آن طور که بودند، بشناساند، تا از عملی شدن نقشه هایی که برای از بین بردن رسالت جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشیده بودند، جلوگیری نماید، و این هدف امام، به طور کامل برآورده شد و ماسک از چهره کثیف امویان برافتاد و ماهیت پلید آنان آشکار گشت (و خدا را بر این نعمت سپاس).

از برکت این تدبیر امام حسن (علیه السلام) بود که برادرش سیدالشهدا (علیه السلام) آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود، به وجود آورد.

این دو برادر، دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هریک، در جای خود، و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خودگذشتگی، درست معادل و هموزن دیگری بود.

حسن (علیه السلام) از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین (علیه السلام) در راه خدا جانبا تر از حسن (علیه السلام) نبود. چیزی که هست، حسن (علیه السلام)، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آن که حسینی باشد، حسنی بود!

از نظر خردمندان صاحب نظر، واقعیت فداکاری در روز «ساباط» از روز «عاشورا» ریشه دارتر بود، زیرا امام حسن (علیه السلام) آن روز در صحنه فداکاری، نقش یک قهرمان شکیبا و پایدار را در چهره یک شکست خورده از پای درآمده ایفا کرد. از این جا است که شهادت عاشورا در مرتبه اول حسنی بود و در مرتبه دوم حسینی، زیرا این حسن بود که در واقع شالوده نهضت عاشورا را ریخته و آن را به ثمر رساند.

^۱ - حکیمی، همان کتاب، ص ۱۲۹، ۱۳۰.

پیروزی خونین امام حسن متوقف بود بر این که حقیقت را با صبر و حکمت خویش روشن کند و در پرتو این روشنی بود که امام حسین (علیه السلام) توانست به آن پیروزی پرشکوه و نمایان دست یابد.

گویی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) (به منظور روشن کردن ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی و بیدار کردن مردم از غفلت) بر سر یک برنامه متفقاً تصمیم گرفته بودند که هر یک نقشی ایفاء کنند، منتها نقش امام حسن (علیه السلام)، نقش صبر و پایداری حکیمانه باشد و نقش امام حسین (علیه السلام)، نقش انقلاب و قیام مردانه، تا از این دو نقش، یک تاکتیک کامل در راه هدف واحد، به وجود آید.

از این جا بود که پس از واقعه سباب و کربلا، مردم بیدار شدند و شروع کردند به فکر کردن در مسائل و حوادث، و پی به ماهیت پلید بنی امیه بردند...^۱

با توجه به این حقایق، می توان گفت که اگر حسین بن علی (علیه السلام) در شرایط تاریخی برادر گرامی خود امام حسن قرار می گرفت، همان کار را می کرد که امام حسن (علیه السلام) کرد، و اگر امام حسن (علیه السلام) در زمان حسین بن علی (علیه السلام) بود، برنامه او را در پیش می گرفت، زیرا این دو امام بزرگ، هر کدام با توجه به اوضاع و شرایط خاص زمان خود، رسالت تاریخی خویش را انجام دادند.

صلح یا صلاح...؟

این بخش را با مقاله یکی از نویسندگان که در یکی از مجلات تهران^۲ زیر عنوان «صلح یا صلاح...؟» چاپ شده بود، به خاطر نکات جالبی که دارد به پایان می رسانیم:

صلح حسن (علیه السلام) یا به عبارتی متارکه و آتش بس وی با معاویه را شاید بتوان یکی از دشوارترین مراحل سیر امامت در دنیای اسلام نامید. این انقلابی ترین نرمش تاریخ، و تحمل رنج طاقت فرسای آن، که هیچ کس جز پسر علی (علیه السلام)، آن هم توسط درک عالی ترین درجات ایمان قادر به انجامش نبوده و نخواهد بود، همواره بحث انگیز و سؤال آفرین بوده است، و متأسفانه غرضوران به قلم غرض، و جاهلان به دیده جهل، این شگرد ایمانی را در پرده تحریف و ابهام پیچیده اند.

امامان همگی، مظهر تقوی و روش هستند، تقوی در همگی شان مشترک، و روش در تمامی شان متفاوت است.

روش علی (علیه السلام) در دو مرحله: سکوت و خروش، راهگشای امت می گردد. شیوه حسن (علیه السلام) در مرحله اول روش پدر، و راه حسین (علیه السلام) در مرحله دوم آن شکل می گیرد. علی (علیه السلام) بی سکوت، خروش و شهادتی هشدار دهنده و حیات بخش نمی داشت، فریاد و جانفشانی حسین (علیه السلام) نیز بدون صلح برادر، این چنین در تاریخ به ثبت نمی رسید.

آنان که حسن (علیه السلام) را به عاقبت اندیشی متهم کرده اند، و آنان هم که تحت تأثیر شور و احساس، آرزو کرده اند که «ای کاش او نیز شهادت را برمی گزید و از سباب و نام مکان صلح، نام روز صلح، همان صلح انقلابی و تاریخ ساز حسن (علیه السلام)، و به عبارتی دیگر: روز عاشورای حسن (علیه السلام) عاشورای دیگر، و از کوفه، کربلای دیگر می ساخت، هر دو در اشتباهند.

^۱ - آل یاسین، شیخ راضی، صلح امام حسن پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سید علی خامنه‌ای، ص ۲۰۲۱.

^۲ - مجله «زن روز» در عهد طاغوت، بدون ذکر نام نویسنده مقاله.

گزینش مؤثرترین شیوه مبارزه

چه بسا تحمل شهادت برای حسن آسان تر بود، اما او نیز مانند سایر امامان باید تنها به فکر نجات اسلام و مسلمین، و برگزیدن مؤثرترین شیوه و مشی مبارزه، می‌بود. با کمی تفحص می‌یابیم که در دوران حسن هیچ روش دیگری جز صلح، آن هم به هدف ماندن برای پرپیام تر رفتن، و زنده بودن برای بهتر مردن، به کار نمی‌آمد. اگر حسن در آن تنهایی و بی‌یاری، مانند برادر قیام مسلحانه می‌کرد و شهید می‌شد، امامت تداوم نمی‌یافت.

شاید اگر او هم مانند برادر حتی هفتاد و دو یار صدیق و جانباز می‌داشت، به آن خروش دست می‌زد، اما وقتی دشمن آن گونه اطراف او را از یاور تهی می‌کند که حتی هم سرش را برای مسموم کردنش، تحت فرمان می‌گیرد و امرای سپاهش را برای «کت بسته» تحویل دادن او به معاویه، به معامله وا می‌دارد، و در نهایت، فرمانده سپاهی را که برای قیام باید از او کمک بگیرد، برضدش به طغیان می‌کشاند، چه راهی جز صلح پیش‌پیش می‌ماند؟

تنها کسی که می‌توانست به آن اعتماد کند، همان حسینی بود که فردای پریام عاشورا، منتظرش نشسته بود. بی‌انصافی است اگر اذعان نکنیم که شهادت کربلا پیش از آن که حسینی باشد، حسنی است و چهره حسن را در روزی که در صحنه فداکاری با نقشی از یک قهرمان نستوه و پایدار، و در چهره مظلومانه شخص از پاننشسته مغلوب، صلح تحمیلی را، تحمل می‌کند، با بیداری ننگریم.

بی‌تردید، اگر معاهده حسن با معاویه نبود و محک‌آزمون در شکستن مفاد آن، بهوسیله همین صلح به مردم داده نمی‌شد، قیام حسین نیز به وقوع نمی‌پیوست. اگر شرط حسن با معاویه که او را از تعیین جانشین محروم می‌ساخت برقرار نمی‌شد، تا معاویه آن را با انتصاب یزید بشکند، نه حسین دستاویز مشهودی برای قیام می‌داشت، و نه پیروانش دلیل واضحی برای استدلال^۱...

ساباط و عاشورا؛ افشاگر جاهلیت پلید امویان

امت آن روز، خود وقتی بر مسیر دو حادثه «ساباط» و «عاشورا» نظر افکند، جاهلیت زشت و پلید امویان را بهوضوح احساس کرد. دید که حسن (علیه السلام) مسالمت را پذیرفت، ولی باز معاویه به هیچ یک از پنج شرط توافق شده پایبند نبوده و میثاق‌ها را شکست. نه در دوران حکومت، براساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا، عمل کرد؛ نه پس از خود، زمام امر را به شورا و یا صاحب واقعی آن سپرد؛ نه دشنام و ناسزا به علی را متوقف کرد و تقدس منبر را از این بدعت ننگین مصون داشت؛ نه خراج تعهد کرده را پرداخت؛ و نه مسلمانان متعهد و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه اش برکنار داشت... و سرانجام نیز امام حسن را مسموم کرد.

بزرگ‌ترین تجسم خواستن و نتوانستن!

به برکت قیام ساکت حسن، و قیام فریادگونه حسین، نقطه‌های پوشیده، شفاف شدند و فکرهای نهان، عیان گشتند. این بغض اسلام بود که در حسن نهفت و نهفت... و در حسین به فریاد شکست و شالوده امامت بود که در خون جگر حسن نطفه بست و در خون پیکر حسین به بلوغ رسید.

حسن، بزرگ‌ترین تجسم خواستن و نتوانستن بود. سربازی که در جنگ‌ها، یکه‌تازیش حیرت‌ها می‌آفرید، و خلفی که در مکتب رشادت تا شهادت پدر، از ارث و آموزش بهره برده بود، آن‌جا که رسالت را در میدان امامت، تنها در صلح ممکن دید، چه بزرگوارانه و پرشکيب، آن را پذیرفت، که تحمل کرد. این؛ زیبایی روش حسن بود نه کیفیتی دیگر، که سکوت و صلح را

^۱ - البته این بخش را نباید مسلم تلقی کرد مؤلف.

تنها بر لبه شمشیرش نشاند، و راه های دیگر اسلام را در حصار پناه مصون داشت. زبان برنده و خطبه های کوبنده و کلام توفنده اش سکوت شمشیر را به کمال جبران کردند، و مستعدترین زمینه ها را برای قیام خونین برادر فراهم ساختند تا بدانجا که معاویه از سخن گفتنش می هراسید و رندان مزدور را بر آن می داشت تا رشته کلام را از این صاحب برحقش، به سرعت برده و حتی الامکان به وی اجازه صحبت در مجامع را ندهند.

جهاد در وسیع ترین میدانها

او بزرگ ترین قدم اصلاحی را برداشت و در هنگامه ای که فتنه و سلاح، حاکم بود، درهای مکتب اخلاق، محبت و اصلاح را گشود، و مانند مصلحی که جز به صلاح نمی اندیشد، نام را به رضای خدا فروخت. او صلح را در ابتدای راه برنگزید، بلکه در انتهای آن، و پس از شکست در همه جبهه های جهاد، گردن نهاد. جهاد دردناک او در و وسیع ترین میدانها و گسترده ترین ابعاد صورت گرفت. در جبهه مبارزه با دشمن، هم لشگر و هم سنگر را به آزمون گذاشت، و هم مقابله با فتنه ها و نیرنگ ها را. در جهاد با اصحاب منافق، از نیروی اصلاح و ارشاد کمک گرفت و در جهاد با نفس، از مهارت خشم و تحمل صلحی تحمیلی...

با نظری حتی اجمالی بر جهادهای این مظلوم خاموش، هر اعتراضی اعتذار می شود و هر ایرادی ستایش... مسمومیت و شهادت امام مجتبی (علیه السلام) با دسیسه معاویه...

مسمومیت و شهادت امام مجتبی (علیه السلام) با دسیسه معاویه

معاویه که از سال چهلیم هجرت، تمام کشور اسلامی را تحت حکومت خود درآورد، کم کم به این فکر افتاد که پسرش یزید را ولیعهد قرار دهد و به این منظور، در حیات خود از مردم برای جانشینی وی بیعت بگیرد. اما وجود امام حسن (علیه السلام) مانع بزرگی در این راه بود. معاویه به روشنی درمی یافت که وجود امام مجتبی (علیه السلام) و پیمان صلح بین ایشان، طرح ولیعهدی یزید را با مانع بزرگی رو به رو می سازد، زیرا در متن پیمان صلح، تصریح شده بود که معاویه تا زنده است حکومت می کند و حق تعیین جانشین را ندارد، و پس از مرگ وی، خلافت به حسن بن علی (علیهما السلام) منتقل می شود. ابن عبدالبر (دانشمند و رجال نویس نامدار جهان تسنن) می نویسد: در این امر در میان دانشمندان اختلاف نیست که حسن بن علی (علیهما السلام) خلافت را فقط در مدت حیات معاویه به وی واگذار نمود و شرط کرد که پس از معاویه، خلافت از آن او باشد و صلح نامه بر این اساس منعقد شد.^۱

از این رو معاویه درصدد برآمد امام حسن (علیه السلام) را به نحوی از میان بردارد. او در این راه به شیوه ناجوانمردانه متوسل شد و «جَعْدَه» همسر امام مجتبی (علیه السلام) دختر اشعث بن قیس کندی را تطمیع کرد تا آن امام را مسموم سازد. او صد هزار درهم برای جعه فرستاد و به او پیام داد که اگر حسن بن علی را با زهر مسموم ساخته به قتل برساند، او را به همسری فرزندش یزید درمی آورد. جعه گول وعده معاویه را خورد و دست به جنایت بزرگی آلود و همسر گرامی و مهربان خود را مسموم کرده و امام در اثر مسمومیت شدید، به شهادت رسید.^۲

^۱ - الإستیعاب فی معرفه الأصباح (در حاشیه الاصابه)، ج ۱، ص ۳۷۳.

^۲ - این قضیه را با اندکی اختلاف، مورخان یاد شده در زیر در آثار و تألیفات خود آورده اند: شیخ مفید، الإرشاد، ص ۱۹۲؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الإمامه، ص ۶۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۱، ۴۷، ۴۸؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲. برخی نوشته اند که معاویه صد هزار درهم را داد ولی به وعده ازدواج وفا نکرد.

دانشمند مشهور اهل سنت، شیخ محمد صبان در این باره می‌نویسد:

عده زیادی از دانشمندان متقدم و متأخر، عقیده دارند که حسن بن علی بهوسیله زهر مسموم و شهید شد^۱. هنگامی که معاویه در شام گزارش شهادت امام را دریافت کرد، اظهار شادمانی کرد^۲ زیرا بزرگ‌ترین مانع را از سر راه برداشته بود. از آن زمان به بعد بود که معاویه زمزمه ولیعهدی یزید را آشکار کرد.

ابن عبدالبر در این باره می‌نویسد:

معاویه در زمان حیات حسن (علیه السلام) قصد بیعت گرفتن برای یزید را داشت و اشاره‌هایی به آن می‌کرد، ولی پس از مرگ حسن (علیه السلام) آن را آشکار کرد و تصمیم جدی برای آن گرفت^۳.



تهیه شده توسط واحد افق مؤسسه مصاف

^۱ - و بموته شهیداً جزم غیر واحد من المتقدمین والمتأخرین (اسعاف الراغبین، در حاشیه نورالابصار، ص ۱۸۲).

^۲ - ابن قتیبه، الإمامه والسیاسة، ج ۱، ص ۱۷۴؛ ابن عبدبر، المقدم الفرید، ج ۴، ص ۲۵۱.

^۳ - الإستیعاب، (در حاشیه الإصابه)، ج ۱، ص ۳۷۶. معاویه غیر از امام حسن (علیه السلام) چند تن دیگر از شخصیت‌های مشهور آن زمان را نیز که هر کدام به نوعی مخالف ولیعهدی یزید، یا رقیب او بودند اما نه در حد و جایگاه امام حسن (علیه السلام) یا با تطمیع یا تهدید، وادار به سکوت کرد جز حسین بن علی (علیهما السلام) و یا همچون امام حسن (علیه السلام) با دسیسه به قتل رساند که سعد بن ابیوقاص (صحابی پیامبر و از اعضای شورای شش نفره خلافت که عمر پیش از مرگش آن را ترتیب داده بود) و عبدالرحمان بن خالد بن ولید بن مغیره مخزومی قرشی از جمله آن‌ها بودند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: چون معاویه خواست از مردم برای پسرش یزید بیعت بگیرد، هیچ چیز برای او گران‌تر از حسن بن علی و سعد بن ابیوقاص نبود، از این رو با نیرنگ، سمی به آن دو خورد و آن دو در اثر آن درگذشتند (مقاتل الطالبیین، ص ۷۳). همچنین معاویه به علت تمایل مردم شام به ولیعهدی عبدالرحمان بن خالد بن ولید، او را بهوسیله طیب یهودی دربار خود مسموم کرد و کشت! (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۶).